

سال تاریخ باستان از اهل سخن

در سال یکم پادشاه و نوزدهم هجری گورنر خنبرل بجاورد و در بار شاهی که در آن وقت
 در دلی بود جمیع ریسان و راجایان و سلاطین هند و کنرا حکم آصفی
 در بار فرزند پادشاه رکاب سعادت انساب نواب نظام الملک آصفی
 میر محبوب علیخان بجاورد و دام دولت که یازده ساله بود و نوعیت و دلی بود
 بعد در بار سواری گورنر خنبرل بهار و بهار اجه جی پور و مهار اجه سندیه
 و مهار اجه هوکر و راجه بنارس به بیگم بھوبال که اول بنا بر ملاقات حضور پور
 به فرودگاه بهارک آمده بود و بدین معنی از حسن ترود این وزیر سلطنت به ظمیر
 رو بطور آورده بود که برای حفاظت آب و تاب شاهی به ترود گاهی
 جانفشانی مینمود و خود داری های فرمود گورنر خنبرل بجاورد و اہم برای
 باز دید و ملاقات حضور پور آورده و درین سفر شاهی بخیرات سیرات
 و مصارف و اخراجات و زیارت بزرگان و داد و دہش فقرا و زمار
 داران انجمنان دست بہمت کشود که گوی سبقت و نیکنامی از جمیع

رئیسای ہندوستان در بود

قطعه تاریخ گزرانین سید خوند میرا مین کو تو الی تعلقه گاندا پور
 که بر مقام ناغدا گانین منظر رسید نوم ۲۵ ذی حجه ۱۲۹۳ هـ

قطعه

از قدومش چون بزرگت بگفت ز کلاه بان او ز بر مملکت خشار یک	کاین چنین نوری نداد چه چکاهم افتاب گفت من به تابم و محبوب شایه هم افتاب
---	--

ز فعه قطعه تاریخ

مشد آرامی و کن بیان گور ز یاد استلاط	گفت ما هم آفتاب هم شایه هم آفتاب
--------------------------------------	----------------------------------

ما هم غیب این منور عبده ات تاریخ گفت صدر و پای آسمان آن هر دو با هم آفتاب
--

در سال یکزار و دویست و نود و سه هجری به سفر انگلستان بقوت
 همت درشت یافت و در آنجا به نوازش ملکه سبطه و ابابلیان و ارکان
 پارلیمنت آنچنان اکرام یافت که محسود عالمی گردید و به ارتقای عرش
 و اعتلای توقیر و منزلت به استقرا سلطنت سلامت در رسید
 رای بچو لعل مگین قصیده غزا که در هر مصرع اول با و در تاریخ عبسوی

دور هر مصرع ثمانی ماده تاریخ بجز می است بعد در دو مسوره به نظر اشرف

گزارند و آن این است

بسم الله قصیده ام بود مطلع نور

دستور منظم بکت گر منظور

تاریخ قدوم تهیت است درو

تکلیف سن و نایش بر کات دستور

جناب عزیز و گوی مر حیا غرم بلند

شکر مدد آمد از لندین وزیر ارجمند

سعد سر سالار جنگ آمد یک سه بلند

پر طرب این دکن بان کوشاوی برزند

آمد او ز انسان که در بیان بی حی و بند

ابر رحمت آمده گویا سپاس حق کنند

فابشد گوی گل مقصود یک یک مستمن

بجو بر همچون صبا بمو دین بست بلند

تا بیور پازو کن صبت وقاری برنگند

کرده سیر بحر و بر شایان نسان افتاب

سعد آمد سعد آن مختار یک آصفی

صد سپاس آمد وزیر اعظم شاه دکن

آمد او پیشک چو در نار یک شب منیر

گشته یک یک خشک هم بی او دکن این

خوش مقصد آمده نواب سالار جنگ

استحان کرد او بابت تاب گیم و سرو

حق چنان بر نظام ملک شاه کام جبر
 کرد او و در طاعت و طاعت و این
 سیر فرمود چنان کار نمایان کرده خود
 در ربيع الاول ان ابرام خشم خرم جزیل
 پنج ماه کامل آن مهران فتوت کرد
 مسعود و هم چنین پسران شایسته خود
 اوقات شاد و هر یکی بصدد استبرد
 حاجت بجا تقیتم می هم بهمانی به کجا
 بر کویج کشور به شاه شومان بده نیان
 اختلاف و بیس آن شهزاده نیکو سیر
 کرد شاهنشاه ز بس روی کم همانیش
 شد چنان بهمانی شایسته بر مقبول شاه
 نه لقب که دشمن نیکو تکلف بهدگر
 شد زان روشن گهر کار یکله از بس تاب

محنتی کرده گو ارا پاک طبع روح سپند
 جمله حکم نسیر را بشد او کار بند
 هر کجا هم کرده او نام ولی نعمت بلند
 ماه شعبان گذشت آمد هم آن طالع بلند
 بس جانب باز شایه دید با خاصان چند
 روم دید و دیده نمک نشین و سکا کت لند
 دید سایر زبانان ابرسم دل سپند
 هر کسی سبانی از روی کار بند
 صد جهان آمد از لطافت شهنشاه بهر مند
 اتحاد از جمله سرداران که مانوس بهم اند
 بهر شاهنشاه نمود او میمانی ساز مند
 خاصه هندی مرکب اطعمه با طبع و قند
 از مزید لطافت آن شاهنشاه آمد سر بلند
 و ایما السنوی دریا بار هم نامش بر بند

<p>از ازل تقدیر و تدبیرش همان با هم چند ارامی رسامی و اوج الوزطاش سر بلند آن عزم و نیشست پیرس ز پا رحمت پایش همانا حکمت بزوانی است باشد در بند و کن مثلش کسی کاری نکرد ملک و لهائی و در جانب نیک شد تسخیر و در ملائکه از منزه جویند انصافی اگر از پی عین الکمال نخت بیدارش مدام</p>	<p>در عداوتش برین امی سانی او کشند مر جاب جاه و جلال و شمت و عزم بلند گو نصیب و دشمنان از زیند بر باشد گزند تا که هم بوده بیاسامی آن گردان نهند این جماعت مقصد محمود افتادش بلند رانده از بیس همچو اسکندر بیگر و بر سهند حق چنین بود و مشاقتش ز این نیلی بر بند مردمان ششم مهر و ماه اتمام سپند</p>
--	--

میکنند تکمیل و عادتش کردی شام و عصر
 با و دان از عنصر او دور باشد هرگز نند

<p>بعد مقدم شد قدری گو مزاجش شد مقدم عید شعبان بصحت عید نظر بار فیقان نیک و آمد مانند شاد و تر شاد اینجا بر زمین مقدس هر مصر فلام</p>	<p>شد با لطافت از جناب حق عطا صحبت پسند عید عید این جایون عیدش ساز مند شاد از لطافت همه اجناسدایشش ز مند عیسوی اول و دوم چری بقصد شمر مند</p>
--	--

قطعه تاریخ اردانم

مکان خوش به ملک پیشه بنا از حکم	په و دادوشس تازیان کربازان
بعد نشاط به هنگام ترک تازی با	نظاره حضرت محبوب معنی کند تاران
زهی مکان که نه مختار را بر و فرست	زمین ز رفعت او گشته بر فلک تازان

بگفت باقی زار از سر و داد سال

مکان اسپ و دانسته شرط مختاران

۱۲ ۹ ۳

۴ عدد و سر و داد و تدریخ ۱۲ ۹ ۴

شاه و

پوشیده مانند که ایرا همیسم قطب شاه تالاب حسین ساگر را بنام حسین
 و اما خویش و تالاب ایرا همیسم پین را بنام نامی خود به بساطت و در
 عظیم بنا ساخته لکن این هر دو تالاب بسبب قلت آمدنی گاهی
 برابر چنانکه باید ملو نمی شدند لهذا مختار الملک پیشش ازین براس
 تالاب حسین ساگر ناله آمدنی از رو و موسی که تاریخش بالا نوشته شد
 تیار نمود و صورت ماموری تالاب حسین ساگر نمود پس از آن در
 تیار می ناله آمدنی تالاب ایرا همیسم پین گشت برای این تالاب

هم از همان روز موسی کار زیر عجب بصراف یازده لاک روپیه
 تیار نموده در سال یک هزار و دویست و نود و چهار هجری به تکمیل رسانید
 و لکشن صاحب بجا و مستقیم تعمیرات هر چند که به نهایت درستی تیارش
 نموده لکن تالاب مذکور آنقدر بعد مسافت از رود موسی می دارد که
 با وجود خسارت لکوک هنوز کامل ملوئی گردود در حقیقت از چند سال
 بارش هم به افراط نمی شود اما در عالی همی آن وزیر سلطنت ظهیر
 بی بی جای گفتگو نیست که بقدر کارهای عظیمه و تعمیرات بسیمه در عهد ^{سلطنت}

مهدا احداث پذیرفته به سرانجام رسیده اند

قطعه تالیخ ار را هم

<p>بی تالاب ابراهیم پین نه شد جاری به عهد حضرت محبوب علیان خسرو گیتی به صرف یازده لاک این کار بزرگ کامل</p>	<p>ز آب خوش گوار صاف جو موسی به حکم احکم مختار اعظم حاکم نیک رسمی لکشن سردار یورپان فسر خوش</p>
---	---

ز باقی سال تاریخش جو رسیده نمود گفتنا
 بنامی تالاب ابراهیم پین گو

در سال یک هزار و دویست و نود و چهار پیم قحط عظیم افتاد که حقیقت آن از
قطعه را تم عبرت افزای عالم است مگر آن وزیر سلطنت ظهیر درین وقت

سراسر آفت نهایت به رفاہیت عالم پرداخت

قطعه تاریخ اررام

همه از بیست تا سواد و کن
ملک و مال و جهان تباہ بشد
اکثر اضلاع ملک شاه نظام
خاصه در راچور و لنگ سکور
جمع شد خلق از مالک غیر
هر طرف شد هجوم محتاجان
بی نوا جان ز نفاق و دل گرفتار
یک لک و چوبالیست سقط شدند
هر وضع و شریعت و خود و بزرگ
با قدرین غم هست در تشویش

قحط سخت او فتاده از تقدیر
زین بلا ہرا مبر گشته فقیر
خشک شد غنیر بوغن و نایاب
شد گرانی خارج از خسیر
داود او طمان خویش را تغیر
از زن و مرد گشته جم غفیر
در بلد ہا ہزار طفل مغیر
اسب و ز گا و گا و میش و حمیر
ہر کس با کس و ہر کس با کس
از درین غم نیست در تشویش

از تپ و تاب خالق شد بی تاب
 خلق بی مایه شد چنان که ماند
 گو تپا و چلا و سپید ساخت
 گو پری شیر مال رفت از یاد
 گشته بی آب آنچه چنان عالم
 آب در جو بهست و جور و ند
 روز خار شد ره پر خار
 کس ندید است اندرین تکلام
 حکیم شرح دفتر می باید
 تا کجا کس بیان کند تفصیل
 گشته مختار ملک هم مجبور
 پرورش تا شوند محتاجان
 مجلس انتظام فخط نمود
 خرج مال شد دو چند چه

کرده خاک گشته رشک ایتر
 منت خشک آرزو برای خمیر
 حکم آب حیات آتش شمعیر
 گریشد دست باب نان فطیر
 که نماید آب گوهر و شمشیر
 وای بر تشنگان آب نمیر
 چاه غدار خشک شد چون غدیر
 موج آب غیر موج حصیر
 عاجز و قاصر است کلاک دیر
 تا کجا من ادا کنم تفسیر
 کرده صد گونه کوشش و تدبیر
 شده جاری بهر طرف تمبیر
 منعقد کعبه شوره و تدبیر
 حاصل ملک ماند عشر عشر

کر و محتاج خانه همس قائم
 اندرین کار کردسی به جان
 ایک جز فضل حق چه خواهد شد
 شور و فریاد گشت بے بنیاد
 از دو سال است قلت باران
 بارش آمده بارش پر بار
 ابر آمد و یک کم باران
 این غمام است غم فرامی جهان
 لاین وقت برگ دیو درے
 ناسه روزا شتهاینگر وید
 همه سیران چون قلب بیجان
 درمن بکنز اردو صد و چار
 قحط سخت او فتاده بود و دل
 آن زمان کون بود قلت آب

هیچ ننمودند اگهی تقصیر
 مید صاحب سفیر با تو قیر
 بهر حفظ خلایق از تدبیر
 ناله و آه گشت بے تاثیر
 تو بگو غله چون شود تکثیر
 ابر آمد و لے نه ابر مطیر
 بارش آمد و یک چون تقصیر
 زین غمام است عالمی و گمیر
 گشته از قدرت خدای قید
 محب آن طاقت و عجب تائید
 همه بیجان بصورت تصویر
 بود ارسطو در آن زمانه شیر
 اند فاعش نشد بدین تدبیر
 بود محصول غله را تکثیر

<p>سفر کعبه بود مد نظر مروم از قحط غده می مروند بدکشن و نت نام مستاجر تاکنون نام آن کردگر می آخر آن بد مال حارص مال تا سه سال این بلا می قحط بماند شکر مدد که اندرین هنگام یا قیا حسرت خدا پناه مبر والی ملک را گناه منه</p>	<p>همه جان غله شد و خسیره پذیر همچو طفلی که جان و بد بی شیر یک کرد را خذ کرد و در تو غیر در و کن ظاهراست آن بی غیر گشته شد با خسرابی و تشهیر بجهان دو سبب قیام پذیر هست سالار ما خبیر و ظمیر غیر او نیست کس معین و نصیر حاکم شهر را به عیب گیر</p>
--	--

با تفت غیب آفت چرخ
 گفت تاریخ با من دلگیر

در سال یکصد و نود و دو و صد و نود و پنج هجری از دروازه ایل قدیم
 سراسر فسیل بلده مینو سواد حیدر آباد برابر کنار رود
 موسی سدید سنگین به کمال استحکام بر بسته پیشه تفصیل را

زینت داد و نیز از صدقه طغیان کنی که سیلاب موسی در بلخ
از دروازه پل مذکور و بدر روهای فصیل گزر کرده آبادی متصل
خراب میگردد اما آن بخشید زیر فصیل برابر رود موسی سڑک بخت
آنچنان تیار شده که هر روز تا شامیان تالاب میرسد اگر
رود روان دیگر را بر آن گزار است و قنوج و قنوج بی شمار

قطعه تاریخ از رانم

<p>زهی رود موسی خوشا جو بیار به هنگام طوفان فرا می رود ز باب پل کهنه بروقت جوش بی حفظ مختار رسد پدید سڑک بخت بر بست زیر فصیل غم زحمت جوش موسی نماند</p>	<p>که دار و چنین شمع خوش در کنار گر ز بود سیلاب را تا حصا درین شهر آب آمده چند بار بنا کرد چون پشت پایدار که باشد بر آن ره روان گزار ز تدبیر این رحمت کردگار</p>
--	---

خرد گفت زمینده پستی شهر
چو تاریخ پر سید باقی زار

در سال یک هزار و دویست و نود و شش هجری سراج النسا بیگم صاحبزادی
صاحبچه چهارمین حضرت افضل الدوله بجا و منفعت مکان را بحسب تجویز
جناب حضرت آقا حضرت داور النسا بیگم صاحبچه جدّه مطهره با وزیر علیضاً
صاحبزاده شیرازه صمصام الملک برادر حقیقی نواب ناصر الدوله بجا و غفران
منزل منعقد ساخته تمیزت بر تهنیت افروزد یعنی به سرانجام و هی و تیار
هر دو جانب بر اتم حکم فرمود موافق معمول سرکاری در تکلیف شادی
و مصارف طرفین کوتاهی نمود حضرت داور النسا بیگم صاحبچه موصوف
که جدّه عروس و نوشته برد و بودند اکثر در لوازمات رسوم جانب نوشته
و تیار می طلبوس عروس و غیره بذات خود توجه نموده و بخانه نوشته
رواق بخش فرموده پایه افتخار صاحبزاده موصوف را برافزودند

قطعه اتم

ضمیمه سراج با جمال آصف

بامیر وزیر علی جوان شاهی

باقی تاریخ از دو اجزش گفته

پیوند و شرح نونحال آصف

چوک نام جای دمییه است محاذی حویلی سلیمان جاہ مرحوم که حویلی مذکور در ازبکستان
 قدیم از اکنه شاهی بود در عهد نظام علیخان بجاور عفران آب و تئیکه غلام مرتضی
 خان المنخاطب به مشیرالدوله سیف الملک عرف مالی بیان خلف الصدق
 غلام سید خان سهراب جنگ مشیر الملک اعظم الامرا ارسطو جاہ بجاور
 در سن یک هزار و دویست و هفت هجری بعارضه اسهال ^{منوب} حلت

قطعه تاریخ از رام

آن سپه و ار جنگ سیف الملک	سند آراسی بزم رضوان
تا بچو یعقوب در غم بوخت	پدرش زار زار گریان شد

گفت از شام رحلتش هانت
 در زمین آفتاب بنهان شد

نظام علیخان بجاور بخت تسلی و دلجوئی ارسطو جاہ بہاور سلیمان
 بجاور مرشدزادہ آفاق را در آغوشی بجاور مسطور و او بہاور مسطور
 و حویلی مذکور آوردہ نزد خود جاودا و تاحیات بہ سایہ عاطفت خود پرورش
 فرمود بعد رحلت ارسطو جاہ حویلی مذکور بہ ارث آغوشی بہ قبضہ سلیمان جاہ

مسطور و مانند بعد فوت جاه مذکور که تاریخ پنجمان فانی را پدر و ساخت در
 عهد افضل الدوله بهادر باز مشترک و در آنجا شاهی گردید چنانچه چند می در
 بهارک حضرت بندگان عالی متعالی میر محبوب علیخان بهادر مد ظله العالی
 مورگشت و بالاخانه و برآمدگاه سر راه مزین به تجویز آن وزیر سلطنت ^{ظهنری}
 تیار شد لهذا این چوک قدیم را هم بکمال زینت آراسته نمودند و کاین
 بهم پیوسته که تمامی سله دار است بنا نهادند و مابین مسجد چوک که از عمارت
 قطب شاهیه است و برآمدگاه سلطانی حوض و جو تره و چمن بندی
 و گلر بندی نموده آنچنان آیین دادند که بیوپاریان مسکین آنجا که هر روز
 بوقت سه بهر گرم بازاری می نمودند و در ایام باران و نموز تا بستن رحمت
 بامی برداشتن نهایت آرام حاصل گشت و نیز تماشاخانه مسجد و ^{آنجا}
 شارع عام را تعین گاهی عجیب نصیب گردید -

قطعه تاریخ ار رانم

کان است از اماکن شاهیه سی	آن چوک نام جای سیمت است
میکرد بیع و شرع بمیدان هر غرض	هر پیشه در آنجا پس سپاس

<p>نام بیکه حضرت مختار بسته اند اولین معین سیدی و ایوان سلطنت پنجم فصل بارش باب تمیز</p>	<p>حوض و چمن شکوفه و کاکین بکین این عای جان فرشته خوش خط و لیس آسایش است خلق خدا را از آن</p>
--	---

<p>تفجیح گاو نادره تیار کرده اند باقی ستنش رقم زده چوک نوغریب</p>
--

از آنجا که آن مشیر سلطنت ظهیر همواره در پے آبادی ملک میبود و همان
 سنی و کوشش جمیل می نمود درین روزها اراده بندوبست و بیجایش
 نامی اضلاع ربیع را ملازم انگاشت و بحسب تجویز مولوی محمد علی خان معتمد
 مال گزاری عمده بندوبست را که لایق کار و اکثر در مدرسه ملکی تربیت یافته
 امتحان شده تیار بودند ملازم داشت که از سابق طریقه اخذ رقم مال نهایت
 نادرست بود که یعنی در عهد مشیر الملک ارسطو جاہ بہادر اکثر زمینداران تعهد
 گرفته خراج گزار بودند و پس از آن تعلقداران در سرکار پیشگی با داده از
 رعایا بجز وصول بے حساب می نمودند و در عهد آن مشیر سلطنت ظهیر ہم اگر چه
 زمینداران تیار شدند و در آن تعلقداران در صبح اول و دوم و سیوم ما

کردید ندانم تحصیل مال یا بر بنیادی بود یا بطور سرسبسته برآمد از
 اراضی از رعایا وصول میشد در آن نقص این بود که کسی رعایا را
 زمین کم و نا قابل در قبضه بود و در قسم آن بضابطه قدیم زاید می دادند
 افتاد و بعضی کاشتکار را زمین سیر حاصل در حصه بود و حاصل آن
 به سازش پیش و پشوار بیان نهایت کم میداد و لهذا مبصارف کلوک
 مکان های و دفتر خانه های عظیم بنا ساختند در نامی ملک ربح سوا
 ملکگانه طریقه بند و بست پیمایش اراضی جاری کردند و آلات نقشه
 علاقه انگریزی طلبداشته کتب نقشه تعلقات و موضوعات این
 مرشم کنایند که خارج از توصیف و تعریف است چنانچه خود دولت
 اقبال حضرت بندگان عالی متعالی محبوب علی خان بجاور مدظل العالی
 هنگام رونق افزائی سواری مبارک به سمت اوزنگ آباد و بهر یک دفتر
 گلبرگ و شمشیر مذکور رونق بخش شده برای العین مشاهده
 فرمودند و بروقت امتحان پیش و پشوار بیان و نقل مقدار آن
 اینچنان در هر نقشه به سردگرمی و چالاک کی کتب ها و نقشه ها

بملاحظه رسانیدند که جمیع حضار شاهی تحسین و آفرین نمودند

قطعه تاریخ از رستم

بنمود درین دیار سکن
 با فطرت خوب و طبع روشن
 ناحق همه حسلن گشته دشمن
 تا ملک شود از حبر ایمن
 گایر که خصوص شد چو گلشن
 کامل شده بند و بست بی ظن
 کفار و جیل گرفته دامن

آمد مهدی علی بر من
 در صیف مال معت گشت
 و گر چه نمود دو سکنه با
 پیمایش ملک کرده آغاز
 زین فاعل ملک گشته آباد
 اورنگ آباد هم نومی یافت
 باقی مانده است یک تنگن

سال تاریخ گفت با تفت

پیمایش ملک گشته احسن
 ۹۷ ۱۲

در سال کجی هزار و صد و نود و هشتاد و هشت هجری

به طغیان آب باران رحمت آبتار تالاب
 حسین ساگر شکسته گشت و باعث زحمت کاشان

های خانه بدوشان سکت در آباد که چون جناب
 بسپیل آب مطرمی رسیدند گردید لهندا آن
 وزیر سلطنت خیر بر جای ایشان پیل مستحکم
 طویل و سراسر سد قدیم سد جدید سدیر بست که گاهی
 اندیش طغیانی و وسوسه خرابه و پریشانی
 مزارعان نجاتان باقی نماند

قطعه تاریخ از رنم

چنان بیان حسین ساگر طلاطمی شد جوش باران

که شد مستحکم شکست خرابی خانه با نموده

خدیو مختار ما به همت سراسر آن سد قدیمی

سد سد یکپایل جدیدی به حسن و خوبی بنا
نموده

به صرف پنجاه هزار مبلغ نموده ترمیم آن سرنو

مثال او کارهای شایان کسی به گیتی کجا نمود

چو عقل باقی بخت حالش سرورش ضعیف بگفت سانش

بر آبشار حسین ساگر بل زیاده چجانوده
 در سال یک هزار و صد و هجری مجلس مالگزاری مقرر گشته و چهار بار کلمه

قطعه تارخ از رانم

منقصه شد مدار ملک برو	سعد کرد مجلسی مختار
که نظر سیرش بدین نسبت خواهد	رکن مجلس بشد نظیر احمد
که به گلبرگه بدینام نکو	اکرام الدندان همیشه گشت
که خلیق است و قابل و خوشنحو	هم شریک است آن دلیل الدین

فکر تارخ هست اگر باستی
 مجلس نظم ملک و مالی گو





کز نسوم در توانی خوبت

قصید و تالیخ



از انام سید علی عالم کیتا امتحان طوبی



سید احمد ابراهیم



یا بر سر تمام دکن آسمان فتاد
 یا کاخ حکم از قضا آستان فتاد
 یا رسم عدل و داد همی از جهان فتاد
 یا طایزهای بلند آشیان فتاد
 یا بر سر شسهای قدر سلیمان فتاد
 یا زخم چشم بر سر عین الامان فتاد

بر سی ز آسمان زارت عیان فتاد
 دنیا ز حکمرانی مهند استین نشانند
 مختار ملک ماکه ازین جهان برت
 افتاد آشیانه خود مرغ روح او
 او خود همای شاهی این سلطنت گزنت
 عین الکمال ز و جهان چشم زخم بد

تنظیم و عدل را بچنان استوار کرد
 تعمیر ملک کرد بیک دوره زحل
 اندر جهان گذشت چنان حق عدل و هم
 ز انسان تمام نسبت عالم بخویش داد
 نظم جدید و ملک جدید آفند نمود
 کاین شخص بنده بود ز هند و شان
 اعدا شد کرد شهر نو از هر چهار است
 در روم و روس دولت ایران و ^{انگلیز}
 آباد شد چنانکه بقسطنطنیه اش
 زانکه که اختر اهریاست ز هند شد
 خورد و بزرگ و مرد و زن جوان و پیر
 کآمد تمام هند با بملکت و کن
 ز اولاد با و شاو هم از نسل پیر
 نام او جامع داد و کرم کرد و ما بهوار

کاینسان توان بفکر او شیروان فتا
 تا آنکه منبسط همه کون و مکان فتا
 تا اسم ظلم و جور و ستم از میان فتا
 کبیر نقش بیالم باری گران فتا
 که خضر جمله و همه اندر گمان فتا
 یا لطفت حق بخصه این بندگان فتا
 آفران که شهر و خانه گران تا گران فتا
 شهر و کن بخوبی بر هر زبان فتا
 سنجی اگر بعضی که ازان این گران فتا
 هند و ستان بملک کن پیران فتا
 پیرم هر گروه چنان اندران فتا
 و نیجا بر کرده همه خاندان فتا
 هر یک تو سلی و این ستان فتا
 کا و طان ز دهن جمله یکا اتنان فتا

هر لویی که بود عزیزی بدید خوش
او بر سر بر مملکت خویش جانش د
آنقدر خیر خواهی دولت نمود
مستغرق آنچنان با مور مصام شد
وقت همه مشاعر خود کرد مستر
هر کس بعید یا که فریب از فراموش
این طرفه آنکه کرد بجهت هم مودبان
تا بید روح قدس مکر تو مشغول
اینک را از ترقی هر گونه دادند
در هر مضیق فکر هزاران ه صواب
میخواند و مینوشت و سخن گفت و شنید
وان ای صابئی که هدف همیست
وان حدت ذوقی که تو گویی بجز
وان زین نایبی که بدعوات مستجاب

کز شمعش کلاه از آرزوی سمان
تا آنکه محبت است اخوان از این
کا و فایده خمس او همه صرف جهان
تا آنکه از بجا رجحان بر کران افتاد
تا آنکه ملک موقوفه من بود امان
اندر شمار خلوتیان و کسان
طوریکه او فراخ رو لایق بشان
تا او آنچه کرد طبق اصل از زبان
افسون ترقی که این زمان
بودش که هر کی بقضا تو امان
و بجز آن و اعداد بر عیان
آنجا که تیر بود پین از کمان
همراه و حکایت و بعد استان
همراه و بمرکاب شد و همنان

وان عقل کاملی که بوحیث بر او
وان نفس مطهره مفروسی که بیگمان
وان قوت منیره که تا اثرش
بودش بیافتی که باین رنج شکست
دین رتبه اش نبود وزارت فراتر
گویند اگر غاوشناسند رتبه اش
تا بود و هر پو باین صفی محسوس
گویی حکومت ارجه بیک صوبان بود
مردم بچواب غفلت خویش اندگفتست
بر سرزند جمله که ایوامی این چه شد
طوبی بقدر خویش گرفتار اینست

باروح قدس بمنفس و هم بیان فتا
از نوز پاک حضرت سبحان بنان فتا
حانی شرار و دوله در انس و جان فتا
مکن مدار امر زمین و زمان فتا
زان اتحاد جنس بکر و بیسان فتا
کز و هم قاصد همه بر آسمان فتا
چون شد که روز گارش نامهربان فتا
انسوس آنکه زمین گره آنصوبان فتا
کاینک خود و چسان در حال چسان فتا
ایوامی حکم از قضا استخوان فتا
کایوامی از بروج دکن قدر فتا

برداشت سر جمع حساب و چنین گفت

سالار جنگ مامن و بی بر جنان فتا

قطعات تواریخ و فوات از رای بچو لال المتخلص به تکمین

آه از جور فلک افسوس تیری اهل
 اعتباری نیست بر کار جهان پیشانیست
 رشککاری نیست از دست قضاوی روح را
 بر وزیر اعظم ملک کن مختار ملک
 با جنود نیکنامی کردیم آن جهان
 پنجمه ششتر سال از عمر گران شد بهر
 که رطلی است که در کوه اطاعت شاه را
 طرز با ایجاد کرد و سلطنت را زین داد
 در خیال کس ننگی بد اختراع عالی که گیرد
 ز دست است آن گل زباغ دهر در زمین بهار
 بود دستوری که در دستکوهانانی نداشت
 جرات و عقل و ریاضت و بازی بر تخت
 چند اجرات مگر عزم لندن جنم داشت
 همکار کاتب هزار رنگ آباد امن

نخل شاه ابل بکند از بیخ ناگه بی نور
 ظاهر را شهید است اما باطن با شد سر
 بیک شد ترک اجل ناگه بی تیر و تفنگ
 شد در پاهای است از دست قضا کار بی
 مور و رحمت بخت اند اقامت در ننگ
 کرد سی سال از نظام مملکت بجز در ننگ
 بی سخن فرمان پذیر او من هر شمشیر
 جز در کل ماند و زمام اختیار او پر
 تو سن نظم و نسق را است محکم با ننگ
 زود و بر چید و اسن چون فضا نش تنگ
 گوئی با بروی سبق از و آتش اهل ننگ
 بود در جمع کرده کار با نام و ننگ
 که قضا می ناگهان شد و با در ننگ
 آه بعد سپرده روز از جهان گردید